



۲۰۱۵/۱۲/۱۶

م. نسیم اسپیر

ملک الشعراى افغان ها در خارج

گم شده ها!!!

فلسفه ای وجود خواهد داشت که بشر به مرور ایام، از وحشت و بربریت به بلندترین قله ترقی و تمدن رسیده و دوباره به حضيض جهالت و مصیبت سقوط می کند. برخورد امروزی انسان ها در سراسر جهان با کشتارها، انتحاری ها، بم گذاری ها، تجاوزها در حریم سیاسی ممالک، قدرت نمایی ها، به نظر من، نمونه ای است از سقوط آدمیت و انسانیت.

درد دلی است به همین مناسبت که تقدیم می شود:

مردمی، حیف ز جمعیت مردم گم شد	نام انسانیت از بحث و تکلم گم شد
از کف باغ ربودند سر و برگ نشاط	از لب غنچه گل رنگ تبسم گم شد
دوستی ملعبه دست عداوت گردید	همنوایی به فنا رفت و تفاهم گم شد
سر بریدند گل مزرعه الفت را	از محبت خبری نیست، ترحم گم شد
سست، بنیاد نهادند بنای یاری	رشته مایده پاشید و تحکم گم شد
نیست کس، تا که به داد دل مردم برسد	ظلم بگذشت ز حد، رسم تظلم گم شد
سخن از هردهنی می شنوی از جنگ است	کشتی صلح در اعماق تلاطم گم شد
نعمتی بود وفاداری مردم باهم	این تساند ز میان رفت و تنعم گم شد
مگسان برسر این خاک هجوم آوردند	شهد این ذایقه، در جوش تهاجم گم شد

تکیه کردیم (اسیر) از دل و جان بر مردم

اسفا شیوه همدردی ز مردم گم شد